

**حوادث کوتاه**
**قتل خونین  
پسر ۱۶ ساله در کرج**

پسر ۱۶ ساله در یک درگیری خونین در منطقه رجایی شهر کرج به قتل رسید. سرهنگ حکمت الله شجاعی سرپرست پلیس آگاهی استان البرز گفت: ۱۲ خرداد ماه سال جاری خبری مبنی بر وقوع درگیری دسته جمعی که در آن یک نوجوان ۱۶ ساله به قتل رسیده بود به پلیس آگاهی استان اعلام شد و کارآگاهان اداره مبارزه با جرایم جنایی برای بررسی موضوع وارد عمل شدند. وی افزود: در همان بررسی‌های اولیه قاتل شناسایی و با انعام روش‌های پلیسی، متهم به پلیس آگاهی استان هدایت شد. سرپرست پلیس آگاهی استان البرز اضافه کرد: علی‌رغم انکارهای اولیه متهم به ارتکاب قتل، اما با مشاهده مستندات پلیسی به ناچار لب به اعتراف گشود و ارتکاب قتل به وسیله وارد آوردن ضربه چاقو به مقتول را تأیید کرد.

**بازداشت قاتل فراری  
پس از ۱۰ سال**

مرد مسلح که ۱۰ سال قبل در ایلام دست به جنایت زده بود در عملیات پلیسی دستگیر شد. سرهنگ قدرت حیدری زاد رئیس پلیس ایلام گفت: پس از ارتکاب یک قتل سواجبلاغ و فراری شدن قاتل و ثبت اطلاعات قاتل در سامانه پلیس و هوشیاری و رصد پلیسی، مأموران کلانتری ۱۵ ایلام موفق به شناسایی مخفیگاه قاتل شدند. فرمانده انتظامی شهرستان ایلام اضافه کرد: مأموران کلانتری ۱۵ پس از اخذ مجوز قضایی در عملیاتی هوشمندانه موفق به دستگیری قاتل فراری در شهر ایلام شدند. وی با اشاره به اینکه قاتل فراری در سال ۱۳۹۲ حین سرقت مسلحانه صاحبخانه خود را به قتل رسانده بود، گفت: متهم برای تحقیقات بیشتر و ادامه روند دادرسی به محل وقوع جرم در استان البرز منتقل شد.

**انتقال ۲ زندانی ایرانی  
از هند به کشور**

۲ زندانی ایرانی که ۱۰ سال قبل در هند دستگیر شده بودند به ایران منتقل شدند. سردار مجید کریمی رئیس پلیس بین‌الملل فرارچا گفت: برابری هماهنگی‌های به عمل آمده با دستگاه قضایی کشور و در راستای همکاری‌های فرابخشی فرارچا، دو نفر از محکومان ایرانی که در کشور هند در حال گذراندن دوره محکومیت خویش بودند، پس از ۱۰ سال به کشورمان منتقل شدند. وی گفت: این دو تبعه ایرانی که به جرم تولید مواد مخدر صنعتی در آن کشور زندانی شده بودند، روز شنبه ۲۰ خرداد ماه از طریق مرز هوایی فرودگاه امام خمینی (ره) وارد کشور و تحویل یگان بدرقه متهمان وزارت دادگستری شدند. رئیس پلیس بین‌الملل فرارچا ضمن تشکر از همه دستگاه‌های مرتبط خاطرنشان کرد: پلیس بین‌الملل فرارچا، پیگیری انتقال زندانیان ایرانی در خارج کشور را با هماهنگی وزارت دادگستری و وزارت امور خارجه از اولویت‌های برنامه‌های انتظامی خود می‌داند. وی گفت: همکاری دستگاه‌های اجرایی کشور در راستای انتقال محکومان موجب تسهیل و هماهنگی بیشتر در روند این مأموریت بوده و به حوصله و قوه الهی این انتقال نیز به منظور افزایش رضایتمندی خانواده‌های محکومان ایرانی و کاستن از آلام آنها انجام شد.

**دختری که سال‌ها در جست و جوی پدرش بود**
**نیش قبیر**
**پدر گمشده**

دختر جوان که در جست و جوی پدرش بود با پایان تلخی در سرنوشتش روبه‌رو شد. به گزارش «ایران»، روی صندلی داخل راهرو در دادسرای جنایی تهران پشت در شعبه نهم نشسته و منتظر است که نوبت برسد تا آخرین مدارک را برای مخومه کردن پرونده تحویل دهد. آنج‌هایش را روی زانوهایش گذاشته و سرش را با دو دستش گرفته است؛ انگار نه انگار که تنها ۲۳ بهار در زندگی‌اش دیده است. گویی غم صدها سال روی شانه‌های سنگینی می‌کند.

سرش را بالا می‌آورد و به دیوار پشت سرش تکیه می‌دهد. آهی غلیظ بر سینه‌اش می‌نشیند و به نقطه‌ای نامعلوم خیره می‌شود؛ انگار لبالب حس لبریز شدن و عطش گفتن دارد. در ادامه گزارش چند دقیقه‌ای پای صحبت‌های دختری به نام پیکتا نمی‌نشینیم و داستان غمبار زندگی‌اش را از زبان خودش می‌خوانیم.

**من هاج زنبور عسل بودم اما به دنبال پدر**

از همه کودکی‌ام یک دامن چین‌دار گل گلی به خاطر دارم که آن هم برای معصومه بود. او دختر دایم‌ام بود. دو سه سالی از من بزرگ‌تر است. تا جایی که به یاد دارم همیشه رخت و لباس او به تنم بود و هر وقت نو نوار می‌شد، لباس کهنه‌هایش به من می‌رسید.

پدرش مردانگی کرده و زیرزمین خانه‌شان را به ما داده بود. نه اینکه اجاره‌ای چیزی بگیرد، همین طوری از سر خیرخواهی! یا شاید می‌خواست آبروی خواهرش با آن شوهر معتاد جلوی فامیل نرود و دست‌مان جلوی کسی دراز نباشد.

دایی فریبرز پدرم را آدم حساب نمی‌کرد. این را یاد من نیست اما بعداً از زبان خودش هزار بار شنیدم که می‌گفت از اول هم آن مرد مفنگی را آدم حساب نمی‌کردم؛ چقدر به خواهرم گفتم این مرد به درد تو نمی‌خورد اما به خرجش ترفتم.

هیچ وقت دلم نمی‌خواست پدرم را رفتگی خطاب کند. هر بار این حرف را می‌زد جریان خون در بدنم تند می‌شد. دلم می‌خواست حرف را عوض کنم. دوست داشتم راجع به هر چیزی حرف بزنیم جز اینکه پدرم مفنگی بوده است.

پدرم دروغ نمی‌گویند با این حال دوست نداشتم در این مورد حرفی زده شود. عین حقیقت زدمیختی که جلوی چشمم بود و فقط می‌خواستم کسی درباره‌اش لب باز نکند.

یک بار رشته حرف درباره پدرم دراز شد. من گوشه‌ای نشسته بودم و سرم پایین بود؛ انگار داشتم آب می‌شدم و در گل‌های قالی‌خانه زن‌دایی فرو می‌رفتم. اشک به چشم‌اندم دویده بود و بی‌اختیار روی صورتم می‌ریخت. یک دفعه چشم معصومه به من افتاد و صحبت‌های دختری به نام پیکتا نمی‌نشینیم و داستان غمبار زندگی‌اش را از زبان خودش می‌خوانیم.

از همه کودکی‌ام یک دامن چین‌دار گل گلی به خاطر دارم که آن هم برای معصومه بود. او دختر دایم‌ام بود. دو سه سالی از من بزرگ‌تر است. تا جایی که به یاد دارم همیشه رخت و لباس او به تنم بود و هر وقت نو نوار می‌شد، لباس کهنه‌هایش به من می‌رسید.

پدرش مردانگی کرده و زیرزمین خانه‌شان را به ما داده بود. نه اینکه اجاره‌ای چیزی بگیرد، همین طوری از سر خیرخواهی! یا شاید می‌خواست آبروی خواهرش با آن شوهر معتاد جلوی فامیل نرود و دست‌مان جلوی کسی دراز نباشد.

دایی فریبرز پدرم را آدم حساب نمی‌کرد. این را یاد من نیست اما بعداً از زبان خودش هزار بار شنیدم که می‌گفت از اول هم آن مرد مفنگی را آدم حساب نمی‌کردم؛ چقدر به خواهرم گفتم این مرد به درد تو نمی‌خورد اما به خرجش ترفتم.

فوت شده را داخل یک پارچه که با چسب بسته شده بود، تحویل می‌دهند.

دایی دوقلوها اضافه کرد: وقتی در روستای بندینی خواستیم نوزادان متوفی را به خاک بسپاریم متوجه شدیم یکی از آنها زنده است که بلافاصله با عوامل درمانگاه زرباد تماس گرفتیم و یک دستگاه آمبولانس به روستای ما اعزام شد که نوزاد هنوز به بیمارستان چابهار نرسیده بود، فوت کرد.

وی گفت: به لحاظ قانونی پیگیر مرگ خواهر زاده‌های دوقلویم هستیم. عوامل بیمارستان الان مدعی هستند، یکی از دوقلوها را تحویل که دختر بوده به ما زنده تحویل داده‌اند و ما در جواب‌شان گفتیم اگر زنده تحویل داده‌اید پس چرا داخل ملحفه و با چسب آنها را پیچیده بودید؟

یونس نهنگی، رئیس شورای

دارم این بود که گاهی به خانه می‌آمدم و صبح تا شب در یک اتاق خواب بود. هر چند خیرش نمی‌رسید اما شری هم نداشتم. کم حرف و بی‌سر و صدا توی اتاق خواب می‌ماند. هر آتش بود او تنها به جان خودش انداخته بود.

۵ ساله بودم که بعد از رفتنش از خانه هرگز برنگشتم. مامان دلواپس بود، به دایی فریبرز می‌گفت باید برویم پی مامان این بود که صبح می‌کردم و در آغوش می‌گرفتمش و دایی غرولند می‌کرد و می‌گفت: آخر خواهر من، تو که عادت‌داری به نبودن‌های او و نگاهش! مگر بار اول است از خانه بیرون رفته است؟ اما مامان می‌گفت که هیچ وقت اینقدر طول نمی‌کشید.

یک روز، دو روز و یک هفته... هر روز یک دایی و مامان این بود که صبح تا غروب دنبال بابا بگردند. خانواده پدری‌ام که شهرستان زندگی می‌کردند تا فهمیدند بابا کم شده است، راه و بیراهه به مامان زنگ می‌زدند. نداشتم که بگویم می‌خواهم دنبالش بگردم. مخصوصاً چند سال بعد از کم شدنش که مادرم طلاق غیابی گرفت.

مهر طلاق حکمی شد برای آنکه یاد پدرم به کلی از اذهان و خاطره‌ها هم حذف شود. بعدها مامان گفت که همان روزها یک بار عموهایم به تهران آمده و دنبال بابا گشته بودند اما انگار آب شده و در زمین فرو رفته بود.

دایی فریبرز همیشه می‌گفت لابد نمی‌خواستش بار این زندگی قرضی روی دوشش باشد. نه اینکه وقتی به خانه می‌آمد مسئولیتی قبول کند، اما می‌خواست از اسم خانواده هم رها و آزاد باشد.

کم کم نبودنش برای همه عادی شد. شاید هر کسی برای خودش فرضیه‌ای ساخته بود تا قلبش آرام بگیرد و بتواند با خیال راحت در زندگی بدون بابا به روزمرگی ادامه دهد.

برای من اما همه چیز فرق می‌کرد. نمی‌دانستم کارتن خواب یعنی چه و بی‌پداری را با گوشت و پوست و



نمی‌دانم چطور خودم را به آنجا رساندم. شاید تمام راه را پرواز کردم. انگشتانم بی‌حس بود و با چشمان لرزان به رفت و آمد آدم‌ها نگاه می‌کردم. نفسم در گلو گیر کرده بود و دلم می‌خواست زودتر حرفی از پدرم بشنوم.

بالاخره گفتند عکسی از یک جسد در آرشیو ۱۷ و ۱۸ سال قبل پیدا کرده‌اند که به عکس‌های پدرم شباهت دارد. عکس را نشانم دادند. چشم‌های سیاهی می‌رفت. دنبال تفاوت‌های چهره جسد با چهره پدرم بودم. می‌گفتم نه این بابا نیست، اما عکس واضح نبود. بالاخره تصمیم قضایی بر این شد قبوری را که آن جسد در آن دفن شده نبود نیش کنند تا از روی دهن او بی‌بقایای جسد مشخص شود جسد متعلق به پدرم هست یا نه.

**نیش قبر پدر**

مقدمت قانونی نیش قبر و انجام آزمایش دی‌ان‌ای مدتی طول کشید. جواب آزمایش مثل پتکی بود که بر سر رؤیاهای تمام این سال‌ها کوبیده شد. جسد دفن شده متعلق به پدرم بود. او چند ماه بعد از خروج از خانه در حاشیه شهر فوت کرده بود و جسدش را به عنوان یک بی‌هویت کاش در تمام این سال‌ها جای قبر او را می‌دانستم و لاقال پنج‌شنبه شب‌ها شمع برایش روشن می‌کردم که مرهم دل‌تنگی‌هایم می‌شد و این همه سال انتظار نمی‌کنیدم.

تو نمی‌گویی اگر پیدایش هم شود من را نمی‌خواهد؟ بگذار خودش همین را به من بگوید تا یک عمر با یک علامت سؤال زندگی نکتم! کمی طول کشید تا مامان با خودش کنار آمد. یک روز گفت نمی‌دانم چطور باید دنبالش بگردی. خودت پرس و جو کن، اما همراهت می‌آیم. مامان خبر نداشت که تمام روال پیدا کردن یک گمشده را بارها مرور کرده‌ام و فوت آیم!

**پدر پیدا شد اما دیر!**

به همراه مامان به پلیس مراجعه کردیم. هر مدرکی از بابا داشتیم به پلیس دادیم و ماجرا را برایشان تعریف کردیم. می‌گفتند پیدا کردن کسی که سال‌ها قبل کم شده راحت نیست اما ما از خواستند هر عکس و نشانه‌ای از پدرم در اختیارشان قرار دهیم. از روزی که پرونده در شعبه نهم دادسرای جنایی تهران به جریان افتاد دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشید. دو سه روز یک بار تماس می‌گرفتم و سراغ پرونده‌ها می‌گرفتم. می‌گفتند در حال پیگیری هستند. مدتی که کم کم نبودنش مامان را از این بود خودش سراغ‌مان را می‌گرفت. وقتی ضجه‌های مامان را می‌دیدم چند بار به زبانم آمد بگویم بی‌خیال پیدا شدن بابا می‌شوم، اما این حرف به زبانم نمی‌آمد چون عمیقاً دلم می‌خواست به دنبال بابا بگردم.

حرف نمی‌زد و وقتی مامان شیون می‌کرد فقط نگاهش می‌کردم و اشک می‌ریختم. بالاخره گفتم مگر

**پلیس خواستار عکس‌های بدون پوشش این فراری‌ها شد**
**سرنوشت‌های عجیب ۳ متهم فراری**

پلیس با انتشار تصویر سه متهم که در پرونده‌های جداگانه‌ای دست به قتل و حمل مواد مخدر زنده‌اند خواست کسانی که اطلاعاتی از سرنوشت این مردان فراری دارند به پلیس اطلاع دهند.

**قاتل فراری**  
پلیس با انتشار تصویر قاتل فراری مسعود عبیدی دیزج از مردم خواست در صورت مشاهده این فرد، مراتب را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.

**قاچاقچی فراری**  
پلیس با انتشار تصویر سومین متهم فراری به نام «احمد کرد تمینی»، از مردم خواست در صورت مشاهده این فرد، مراتب را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.

**مواد فروش فراری**  
پلیس با انتشار تصویر دومین متهم فراری به نام علی اصغر نوذری شخت، از مردم خواست در صورت مشاهده این شناسایی این فرد، مراتب را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.

پلیس با انتشار تصویر سه متهم که در پرونده‌های جداگانه‌ای دست به قتل و حمل مواد مخدر زنده‌اند خواست کسانی که اطلاعاتی از سرنوشت این مردان فراری دارند به پلیس اطلاع دهند.

**قاتل فراری**  
پلیس با انتشار تصویر قاتل فراری مسعود عبیدی دیزج از مردم خواست در صورت مشاهده این فرد، مراتب را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.

**قاچاقچی فراری**  
پلیس با انتشار تصویر سومین متهم فراری به نام «احمد کرد تمینی»، از مردم خواست در صورت مشاهده این فرد، مراتب را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.

**مواد فروش فراری**  
پلیس با انتشار تصویر دومین متهم فراری به نام علی اصغر نوذری شخت، از مردم خواست در صورت مشاهده این شناسایی این فرد، مراتب را از طریق تلفن ۱۱۰ به پلیس اطلاع دهند.



احمد کرد تمینی  
قاچاقچی



مسعود عبیدی  
قاتل فراری



علی اصغر نوذری شخت  
مواد فروش